

دست خون آلود همسایه در جنگهای دیروز و بحران امروز

و چونکه شنیده می شدی که آخذک هائی از جنس شیطان که در قلمروی بنام ایران حکمرانی می داری و خلق الله را بزور تازیانه و دار فرمان می راندی و ادعا می کردی که مر خداوند یگانه را نمایندگان برحق بر روی زمین بودی و در آن سرزمین، کردنددی آنچه خواستندی و احدی را یارای مخالفت نبودی و اگر حرفی و کلمه گفتندی که مر آن جماعت سیه پوش سیه کردار را خوش نیامدی، دار ها بر افراختندی و سرها بر دار ها می کردندی و همان ها که هزاران افغان مسلمان را با افترا ت واهی و من در آوردی به دخمه های هولناک شکنجه و آزار و اذیت و توهین و تحقیر روانه می کردی و حکم می راندی که همه واجب القتل و مباح الدم می بودی و صواب آن بودی که سر به تن های نازنین شان نبوددی و.....، آری ! همان آخذک ها که ذکر اندکی از بسیار و قطره از ابحار ظلم و جبروت شان در بالا می رفتی ، همان ها که کار زمین را نیکو می داشتندی و اکنون بر کار آسمان ها می پرداختی ، همان ها چنان زمین و زمان را بر هم کوبیدن می گرفتندی که تو گوئی قیامت کبری می بودی.

آری که چه سخیف بودی این جماعت آخذی و چه دیده دار و چشم پاره که تاب اعتراض برحق هموطنان شریف و آزاده ما را در کابل و هرات و ننگرهار می نداشتی و نامردانه و شیطان صفتانه تظاهرات اعتراضی مردم را که به دفاع از حقوق حقّه هموطنان آواره شان در سرزمین تازیانه و دار، به خیابان های شهر وروستای کشور شان ، بر می آمدندی و دست دعا بر می آوردی تا فرزندان و پاره های جگر شان را از شر شیطان رجیم حفظ کنادی ، به " حامیان چنرال الله " نسبت می دادندی و داد و فریاد راه می انداختی و آن تظاهرات مسالمت آمیز را " تحریکات مشکوک " می خواندی و بر گوش یار گرمابه و گلستان شان در کابل افسانه می خواندی تا تظاهرات مسالمت آمیز مردم را "کار نادرستی" قلمداد می کنادی و مردم را از حقوق حقّه شان بر حذر می داشتی تا مبادا شیطان نژادی در آنسوی مرز ها آزرده خاطر می گردی و.....

این داستان و این افسانه و این یاوه هنوز از نمایندگی آخذ ها در کابل بگوش می رسیدی و تظاهرات مردم را تاپه خارجی می زدندی و دستانی را از خارج محرک آن می پنداشتی ، که آزاده مردی از تبار سربداران ، سر بر می آوردی و مشت محکمی بر پوزه کثیف و خون آلوده رژیم سفاک جمهوری اسلامی ایران حواله می نمودی و شیطان نژادان را در تهران و قم آسیمه سر می ساختی .

خروش از خامان ولایت فقیه برآمدی که آن آزاده مرد نترس را که " بشر دوست " می بودی و عشق عمیق بر بشر، فارغ از نسب و تعلقات قومی ، مذهبی ، فرهنگی ، زبانی و تباری ، می داشتی ، به دادگاه باید می کشیدی که چنان می گفتی که نباید میگفتی و.....، اما کو مرد میدان ای که به این خامان از خود راضی گوشزد می کردی که اگر رژیم غیر قانونی ولایت فقیه شما ها ، خلاف تمام موازین بین المللی حقوق بشر و خلاف تمام نورم های پسندیده اسلامی و انسانی ، ده ها و ده ها فرزندان آواره افغان را در سر زمین ایران ، نامردانه و ذبونانه به دار می کشیدی ، شما جنابان را کدام مقام باید به دادگاه می کشاندی و به گوش کر تان فرو می کردی که کارروائی های تان غیر قانونی و غیر اسلامی و غیر انسانی و توهین به ملت شریف افغانستان می بودی و شما را نشاید که چنان جنایت عظیم را در حق فرزندان آواره افغان در سر زمین غصب کرده ایران ، روا می داشتی .

جمهوری تازیانه و دار ولایت فقیه را کدام مرجع با صلاحیت و با وقار و نترسی باید بخود می آوردی که چون خار می کاشتید ، خار درو می کردی و منتظر آن می نشاید بودی که با کاشتن خار ، گل گلاب درو می نمودی و به آن عمامه به سران مفتن و توطئه گر و تفرقه انداز ، می فهماندی که کلوخ انداز را پادش ، سنگ می بودی و بگفته مردم : " مه زن بر در کسی به انگشت ، تا نکوبد به در تو با مشت . "

مردم شریف و آزاده افغانستان با تمام قدرت خویش در پهلوی " بشر دوست " ها قرار می داشتندی و هیچ قدرتی می نبودی که " بشردوست " ها را به دادگاه می کشیدی ، اما با اطمینان میتوان گفتی که مردم افغانستان، اجیران قلاده بگردن شیطان نژادان را دیر یا زود به دادگاه های ملت خواهند کشیدی و در آن هنگام " سیه روی شدی ، هرکه در او غش بودی " .

دپانو شمیره: له 1 تر 7

افغان جرمن آنلاين تاسو په درنښت همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de يادښت: دليکنيزي بڼي پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خیر و لولی

این سطور به پایان خود رسیده بودی که خیرگزاری ها باز هم خیر دادندی که جسد یک هموطن دیگر ما را که آخذک ها تازه به دار شقاوت شان آویخته همی بودندی ، در این سوی سرحد به مقامات مسؤل و اقارب شان تحویل همی دادی و به ریش دیموکراسی و ارداتی همی خندیدی و به تعقیب آن رسانه های خبری از درخواست آخذک ها مبنی بر بازخواست و محاکمه " بشردوست " به جرم توهین به " رهبران " جمهوری اسلامی ایران ، گزارش همی دادی. آخر چشم سفیدی و دیده درائی را هم حد و مرزی بودی که با درد و دریغ در آخذک های جمهوری اسلامی ایران ، از آن خبری نبودی که نبودی . این جماعه ، مستقیم و غیر مستقیم و در هر فرصتی به طرف همی فهماندی که ما هموطنان شما را هر روزه به دار همی آویزیم و اجساد شانرا بالای اقارب بخت برگشته شان سودا همی نمائیم و هر کاری که می بخواهیم ، انجام همی دهیم و.....، اما شما را حدی باشدی که به ما بگفتندی ، بالای چشم تان ابرو بودی. به این همی گفتندی ، دیده درائی و چشم سفیدی و چشم پارگی و بی حیائی.

عنوان این مختصر از هموطن آزاده و شریف ما جناب " سید آصف حسینی(وطنیار) " همی بودی که از (دایکندی ،خدی) در مورد شقاوت منشی و تفرقه افگنی و ظلم و احجاف آخذک های ایرانی به رشته تحریر در همی آمده بودی و در سایت " زندگی " به نشر همی رسیدی و ما را دریغ همی آمدی که آنرا با هموطنان خوب خود شریک می نه ساختمی.

همدیارا ! به نوشته این هموطن آگاه و با درد ما در ذیل این مختصر، خوب دقت همی فرما تا گوشه از دون صفتی و شیطان مزاجی آخذک های ایرانی را از آغاز بدبختی مردم افغانستان " کودتای ننگین ثور " و سیه روزی مردم ایران " کودتای خمینی " ، تا همین روز های پسین به تماشا همی نشست باشی و خود داوری همی نمائی که آخذک های ایرانی هرگز و هرگز دوست مردم افغانستان می نبودی و پیوسته چشم طمع بر ملک و مملکت ما همی داشتی و همیشه و همیشه و بلا انقطاع در صدد تفرقه افگنی و توطئه چینی و جنگ افروزی در کشور ما همی بودی . تو خود روزی شاهد خواهی بودی که در جنگ های پسین غزنی ، دست دراز و خونچکان آخذک های ایرانی و گماشتگان بی مقدار و دون صفت شان در داخل رژیم فرسایشی و فرمایشی کابل، در کار خواهی بودی و دیگر هیچ ، ورنه باشندگان این سرزمین کهن از هزاران سال در کنار هم برادروار همی زیستی و مشکلی بدین طول و عرض هرگز می نداشتی. این شما و این هم نوشته هموطن با درد ما :

دست خون آلود همسایه در جنگهای دیروز و بحران امروز

"اگر در گوشه ی خونی به ناحق ریخته شود ،آنان که در صحنه نیستند ، نیز دست شان خون آلود است"

(ژان پل سارتر)

(1)

افغانستان در طول حیات سیاسی خود بعد از تأسیس دولت مرکزی احمد شاه بابا تاکنون با دودشمن ابر قدرت بزرگ بعنوان دشمن مشخص مهاجم روبرو شده است که در برابر هر دوقدرت بزرگ در پیکار نابرابر فاتح میدان و سرفراز تاریخ گردیده است. طوری که نه تنها این دوافتخار تابناک مسیر تاریخ سیاه افغانستان را روشنایی می بخشد ، بلکه روشنایی بخش خاموشی ملت های ستم دیده در ظلمات استعمار نیز گردیده است.

در جنگ سوم افغانستان و انگلیس زمانیکه افغانستان بدون هیچگونه تکیه گاه خارجی در برابر قدرت استعمار مردانه قامت راست نمود، نه تنها آزادی و عزت خود را استقلال بخشید ، که از شبه قاره هند تا شاخ آفریقا که در ذلت استعمار به سر می برد شور و هیجان آزادی و روحیه امید و مردانگی بخشید، طوریکه متفکر و مصلح جهان اسلام علامه اقبال لاهوری در سال 1302 "پیام مشرق" را به افغانستان پیشکش نمود و در آن از سایر کشورهای اسلامی ابراز ناامیدی کرد و مصریان را "افتاده در گرداب نیل" و توراتیان را "سست رگ" و ایرانی را محروم از "آیین سلمانی" خواند و مسلمانان شبه قاره هند را "شکم بنده" و "خود فروش" نامید و امان الله شاه را سلطانی دانست که بر آن بود تا شیرازه "ملت صدپاره اسلام" باشد:

"همت تو چون خیال من بلند"

ملت صد پاره را شیرازه بند"

د پانو شمیره: له 2 تر 7

افغان جرمن آنلاين په درېت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de يادېست: دليکنيزي بڼي پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خیر و لولئ

و همبود که افغانستان را قلب آسیا و آسیا را بی او یک پیکر آب و گل ویی تپش خواند، و خموشی آسیا را از خموشی او و خروش آسیا را از خروش او می دانست. (کلیات اشعار فارسی اقبال، با مقدمه احمد سروش ص 188)

در جریان مسافرت امان الله شاه در مصر (1306/10) دانشمند مصری "فکری المحامی" در مقاله روزنامه "الاهرام" با استعاره زیبا از امان الله درخواست نمود که مصر را "به همراه نیل و آفتاب و هوا" و دیگر برتری هایش ولی بی بهره از آزادی را "با افغانستان سنگلاخی و صحرای" ولی بهره مند از آزادی و استقلال مبادله کند. (سفرهای غازی امان الله شاه ص 64)

در اصل جنگ با شوروی نیز، افغانستان افتخار بخشید و ابهت و پایه های قدرت بلوک شرق و ارتش سرخ را متزلزل ساخت، و در معادله سیاسی یکی از قوی ترین علت فروپاشی جماهیر شوروی، جنگ آن با افغانستان شناخته شده است. و به تعبیر گورباچف این جنگ در پیکر جماهیر شوروی "زخم خون آلودی" بود که به سرعت او را از پای درآورد.

حاصل سخن اینکه؛ تاریخ افغانستان به صراحت شهادت می دهد که این کشور همیشه در برابر دشمن آشکار، آشکارا سر آمد میدان بوده است ولی همین قهرمان فاتح، همیشه از دوکس شکست خورده است؛ از خود و از دوستان خود!!!

به واقعیت پیوست که بعد از خروج شوروی از افغانستان، (1367) بحران جنگ های داخلی افغانستان از جانب خود دوستان "بوده است. ایران و پاکستان دو دوست همسایه افغانستان، جای خالی شوروی را به سرعت پر نمود و بحران افغانستان را پشتیبانی و حمایت مالی و تسلیحاتی نمود. و آتش فتنه را فروزان نگهداشت و در روشنای آن در تمام زوایای این "سرزمین سوخته" مداخله و سرکشی نمود و آنچه می خواست بدست آورد و این در حالی بود که کشورهای حمایت کننده افغانستان در زمان جنگ با شوروی، بعد از خروج شوروی دیگر مقصد خود را پایان یافته دانست و از افغانستان فاصله گرفت و سابقه آشنای را به فراموشی سپرد. و اکنون افغانستان "قلب آسیا" طعمه ی آماده ی بود که تنها در اختیار دو دوست همسایه خود- ایران و پاکستان - قرار گرفته بود. که در این مجال تنها گوشه ی از مداخله ایران در گذشته و امروز افغانستان گزارش و بررسی می گردد.

(2)

بعد از معاهده صلح پاریس (1235) و حل و فصل منازعه هرات میان ایران و افغانستان، بجز تنش کوتاه مدت سری آب هیرمند در زمان صدارت عباس هویدا و موسی شفیق، بین ایران و افغانستان رابطه ی نیک بر اساس حسن همجواری برقرار بوده است، که بجز روابط دیپلماتیک، دیگر دخالت از جانب ایران را در افغانستان، تاریخ بیاد نمی آورد.

بنابر این، دخالت های عملی و مستقیم از زمانی آغاز گردید که مرحوم آیت الله خمینی در رأس حکومت جمهوری اسلامی روی کار آمد و شعار صدور انقلاب ایران با محوریت ولایت فقیه بعنوان "ولی امر مسلمین جهان" با فعالیت های مستمر "محمد منتظری" توسط "جبهات آزادیبخش" در ایران جامه عمل پوشانید و دخالت مستقیم ایران در "سازمان های انقلابی لبنان، عراق، فلسطین و افغانستان" آغاز شد. و زمینه مساعد این دخالت ها در افغانستان، احزاب و سازمان های جهادی افغانستان بود که در ایران اقامت و اطاعت اختیار نموده بود. و به نام "ائتلاف هشتگانه" یاد می گردید. بنابر این:

1- اولین دخالت ایران در امور افغانستان دخالت مستقیم سیاسی بود که ابتدا بدون ارگان مشخص توسط "محمد منتظری" صورت می گرفت، اما بزودی منسجم تر شد و به دستور و نظارت، نایب ولایت فقیه آیت الله منتظری، به منظور سرعت دست رسی به اهداف خارجی انقلاب ایران، توسط سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران و ریاست "مهدی هاشمی" سازمانی به نام "واحد نهضت های آزادی بخش اسلامی" تأسیس شد. مهدی هاشمی برای تفکیک و جدیت مسأله افغانستان از باقی سازمان های انقلابی مستقر در ایران، واحد مشخصی را به نام "جبهه آزادیبخش انقلاب اسلامی افغانستان" ترتیب داد که خود شخصا وارد عرصه شد و دخالت و دستورات خود را در مورد افغانستان و سازمان ها و احزاب افغان در ایران، علنا و عملا پیگیری می کرد. (حقوق، افغانستان و مداخلات خارجی، ص 159) و این دخالت ها آنقدر صریح بود که حتی احزابی که اندک از اوامر سرپیچی می کرد فوراً حذف می گردید. (مانند حزب رعد) و یا تعطیل می شد و یا اخراج می گردید. (مانند، حزب حرکت اسلامی افغانستان) و یا اگر از زیر دست شان دور تر بود، علیه آن توطئه و براندازی و سرانجام آن را تجزیه می کرد. مانند، "شورای اتفاق اسلامی افغانستان" که یگانه حزب قدرتمندی شیعی بود که بدون مداخله ایران از میان توده مردم ظهور کرده بود. و ادعای استقلال داشت و در برابر سروری و دخالت ایران مقاومت می نمود. غافل از اینکه این سیاست با روحیه ایران کاملاً در تضاد است و بایستی این سه خصوصیت بارز را در روحیه دوستی با ایران مراعات کند که عبارتند از:

د پانو شمیره: له 3 تر 7

الف: روحیه جمهوری اسلامی ایران این است که دوستانش باید کاملاً او را مطیع و فرمانبردار باشد.

ب: جمهوری اسلامی دوستانش را تا آنجا تقویت و حمایت می کند که زیاد فربه نشود والا به زودی او را تضعیف و یا نابود می کند.

ج: جمهوری اسلامی دوستانش را همیشه محتاج خود و تهی دست نگه میدارد. و این وابستگی شبیه به این است که به این وابستگان می آموزد که "به من زیاد نزدیک نشو که از تو بدم می آید و نیز از من زیاد دور نشو که ترا گرگ می خورد."!

ازین رو سیاست شورای اتفاق، اخلاق سیاسی جمهوری اسلامی ایران را خوش نیامد و لذا علیه شورای اتفاق بطور جدی وارد عمل شد. و برای اولین ضربه از حربه تکفیر استفاده کرد، طوری که خود مهدی هاشمی در روزنامه اطلاعات، سلسله مقالاتی را با عنوان "شورای نفاق" علیه شورای اتفاق منتشر کرد (بهار 1360). و نیز در همین راستا کتاب "شورای اتفاق دردناک تاریخ" را نوشته و در سطح وسیع منتشر نمود. و سرانجام جمهوری اسلامی ایران از این فرمول که "افغانستان همیشه از خود شکست می خورد نه از دشمن" استفاده کرد و تصمیم بر این شد که شورای اتفاق را تجزیه کند و از میان خودش برایش دشمن بتراند. و لذا به سرعت اعضای نخستین شورای اتفاق توسط واحد نهضت ها قاپیده و علیه آن بکار گرفته شد. و در آخرین ماههای زمستان 1359 حزبی تحت نام "پاسداران جهاد اسلامی افغانستان" به نمایندگی از سوی واحد نهضت ها تأسیس شد و عملاً پنج پایگاه نظامی در قلمرو شورا شامل مناطق: جاغوری، نیلی، دایکندی، بهسود، بلخاب، و حتی ورس برقرار نمود. و آقایان صادقی نیلی (معاون شورای اتفاق که در رأس یک هیئت بلند پایه از جانب شورا به ایران سفر کرده بود) و شیخ محمد اکبری، علیجان زاهدی از شورا جدا شده و هر یک مسولیت آن پایگاه هارا به عهده گرفتند و شروع کردند به جذب قوماندانها و افراد موثر شورا. (طرح نو، جریان های جهادی تاریخ معاصر افغانستان، ش 12).

دومین حزبی که واحد نهضت ها تأسیس و پشتیبانی نمود "حزب سازمان نصر افغانستان" بود که باز آقای صادقی نیلی را در کنار عبدالعلی مزاری و صادقی پروانی در رأس هرم این حزب می بینیم.

این دو حزب (نصر و پاسدار) علناً در برابر شورا و حزب حرکت اسلامی افغانستان با خط مشی ایران و شعار ولایت فقیه جنگ مسلحانه را آغاز کرد.

و بعد از نابودی شورای اتفاق، باز این دو حزب با حمایت مالی و تسلیحاتی ایران بجان هم افتادند. و جنگ نصر و سپاه آنقدر دوامدار و مستمر ماند که عادت شد یکی از بازیهای متداول کودکان مناطق مرکزی "جنگ نصر و سپاه" بود!

سرانجام در سال 1368 احزاب پراکنده با محوریت نصر و پاسدار باهم متارکه جنگ و پیمان صلح و ائتلاف را با عنوان "حزب وحدت اسلامی افغانستان" منعقد کردند. و با وقفه جنگ داخلی، نصر و سپاه در جامه وحدت کمی فربه ترمی نمود، که باز هم جلوی رشد و نمو آن به سرعت و غیر مستقیم گرفته شد و حزب وحدت با سرعت تمام در ایران تکرر سرطانی یافت و اجزای آن همچنان از جانب جمهوری اسلامی ایران به رسمیت شناخته شد و به طور جداگانه مورد تقصد و کمک های مالی و تسلیحاتی قرار گرفت. و این نمایش تکرر وحدت در مشهد منظره جالبی را بخود گرفته بود. به طوری که مقارن با انتخابات ریاست جمهوری در افغانستان در فاصله کمتر از یک کیلومتری (چهارراه مقدم تا چهارراه برق و سی متری طلاب) چهار ساختمان و تابلوی بزرگ به نام "حزب وحدت اسلامی افغانستان" وجود داشت. که به ترتیب عبارت بود از: حزب وحدت خلیلی، حزب وحدت مردمی محقق، حزب وحدت اکبری، حزب وحدت مصطفی کاظمی.!!!

البته ذکر این نکته لازم است که در مورد سوء استفاده ایران از این احزاب، نمی توان تنها ایران را مقصر دانست بلکه مقصر اصلی خود رهبران این احزاب بودند که گرفتار جنون قدرت و رقابت های لایعقل سیاسی بودند و بدون آرمان بزرگ ملی به هر سو که احتمال کسب قدرت بود می رفتند، بی کبر و متواضعانه بر درگاه ارباب قدرت و سیاست زانوی ادب و اطاعت بر خاک حقارت می زدند. و در کارنامه اینها و اقیعیت این سخن خود بخود خودنمای می کند.

2- دومین دخالت ایران در افغانستان دخالت نظامی است، که به طور نیمه پنهان در دو مرحله صورت گرفته است:

الف: از آنجا که انقلاب اسلامی ایران همزمان با پیشبرد انقلاب خود، به کشورهای عراق، لبنان (دکتر چمران و یارانش)، فلسطین، و افغانستان کمک نظامی نیز می نمود.

در افغانستان بعد از آنکه جنگ نظامی حزب پاسداران جهاد و سازمان نصر با شورای اتفاق آغاز گردید، گروه های نظامی ایران با شناسنامه های جعلی از جانب این دو حزب، همراه با جوانان تعلیم یافته مهاجرین در ایران، وارد افغانستان می گردید که عمدتاً در ولایات ارزگان سابق، غزنی، بامیان و غور علیه شورای اتفاق، قرارگاه خود را انتخاب نموده بود. و از همین سربازان ایرانی یکی همان "سرهنگ شورایی" بود که مردم دایکندی تا هنوز خاطره های وحشت ناک و رفتارهای بی باک او را به خاطر دارد.

ب: دخالت نظامی ایران بعد از نیمه دوم دهه هفتاد با شدت و حجم بیشتری در قالب "سپاه محمد" مختلط با جوانان تعلیم یافته افغانی از طریق مرز تاجیکستان، در شمال افغانستان صورت می گرفت که تا دولت موقت کرزی ادامه داشت و با تهدید و شناسایی نیروهای آمریکای سربازان ایرانی به ایران برگشتند و بخش افغانی آن جذب اردوی ملی شدند.

3- سومین دخالت ایران در امور افغانستان که بسیار نا مرئی و با دقت تمام صورت می گیرد دخالت اطلاعاتی (به هر دو معنا) است و این دخالت هادرقالب رسانه ها، موسسات خیریه، موسسات دینی و فرهنگی، اعزام مبلغ، و حتی تکثیر قنسولگری در چند ولایت و..... صورت می گیرد.

(3)

آنچه گذشت هر چند ذکر مجملی بود از زمینه های دخالت جمهوری اسلامی ایران در امور افغانستان و حال این سوال اساسی مطرح است که خاستگاه و هدف ایران از بحران آفرینی و دخالت در افغانستان چیست؟

به نظر میرسد که خاستگاه و هدف از دخالت های ایران در افغانستان با هم رابطه یگانگی دارد و چون دوروی یک سکه است. آنچه که پیدا و بدیهی است عبارتند از:

1- پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران هیئت حاکمه غالباً برای این خط مشی سیاست می گذاشت که ایران به مرکز اسلام و مرکزیت سرزمین اسلام تبدیل شود. که این خط مشی حتی حکومت سعودی عربستان را دچار نگرانی کرده بود. به هر حال ایران در این سیاست با سه رویکرد شروع به فعالیت نمود:

1-1. رشد و توسعه انقلاب ایران و الگوسازی آن برای کشورهای اسلامی، و صدور انقلاب بر مبنای تئوری ولایت فقیه در سرزمین اسلام. تأثیر این کار آنچنان محسوس بود که حتی در اساسنامه حزب وحدت اسلامی افغانستان در سال 1368 اعتقاد به ولایت فقیه به عنوان یکی از ارکان و در اولین ماده مستقلاً به آن تصریح و تأکید شده بود. و نیز در اساسنامه شورای ائتلاف در سال 1364 (شامل: حزب نصر، نهضت، پاسداران جهاد، حزب حرکت، نیرو و...) بر مشروعیت حکومت ولایت فقیه به رهبری آیت الله خمینی تأکید شده بود و خواستار حضور نماینده ایشان به عنوان رئیس شورای ائتلاف تا زمان تعیین سخنگوشده بود. (همان).

و این امر یعنی اطاعت و دخالت ولایت فقیه آنقدر میان مردم توده نهادینه شده بود که حتی در مکتب های محلی ما کودکان مجبور بودیم بعد از شعار (نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی و...) بعد از الله اکبر بایستی به رهبری مرحوم آیت الله خمینی شهادت می دادیم. تا اینکه بعدها یکی آمد و گفت خمینی سالهاست که مرحوم شده است و شما بایستی به خلف صالح ایشان شهادت بدهید.

البته قابل ذکر است که اصل ولایت فقیه منهای کردار جمهوری اسلامی ایران، واقعا در سیاست و اصول جامعه شناسی اسلامی یک اصل اساسی و پر معنایی است، که تئوری آن در متن اسلام وجود دارد.

2-1. انحصار مرکزیت علمی و مذهبی در ایران. لذا بعد از پیروزی انقلاب ایران به سرعت حوزه علمیه قم در برابر نجف قامت بر افراشت و برای انصراف طلاب خارجی از نجف، در قم مرکزیتی به نام "مرکز جهانی علوم اسلامی" تأسیس شد و جذب طلاب در این مرکز تاهنوز با سیاست و بودجه مشخص از طرف شخص رهبری و مصلحت نظام، به شدت دنبال می شود. که از همین تحصیل کرده ها در مقامات عالی وزارت و پارلمان افغانستان راه یافته است.

مسأله انحصار مرکزیت در ایران تا آنجا شدت یافت که حتی بعد از رحلت آیت الله اراکی که بعد از آیت الله خمینی سمت مرجعیت دینی واحد را دارا بود، در ایران برخلاف سنت 1200 ساله مذهب تشیع نزاع و جدال بررسی مرجعیت بالا گرفت و لذا "یکی از خطیبان نماز جمعه که عضو شورای نگهبان هم هست به صراحت در خطبه نماز جمعه اعلان

کرد که: "ازین پس مرجع باید ایرانی باشد، مرجع تقلید نمی باید ونمی تواند غیر ایرانی باشد." (عبدالکریم سروش، ادب قدرت ادب عدالت ص 238) و درکنار انحصار مرجعیت دینی، برای تقویت انحصار مرکزیت دینی - سیاسی بر مبنای ولایت فقیه با عنوان "ولی امر کل مسلمین جهان" و گسترش ولایت سیاسی آن در تمام بلاد اسلامی، تلاش بی وقفه صورت می گرفت، که حتی اکثریت رهبران سیاسی شیعی در کشور افغانستان، رهبر و فرمانروای حقیقی افغانستان را شخص ولی فقیه در ایران می دانستند. برای نمونه آقای زاهدی از شخصیت های پرنفوذ "حزب پاسداران جهاد اسلامی افغانستان" به صراحت اعلان کرد که: "این یک واقعیت مسلم است که مردم مسلمان افغانستان معتقد به ولایت فقیه بوده و حل مشکلات داخلی شان را توسط ولی فقیه و مداخله ولایت فقیه را امر ذاتی می پندارند." (مجله حبل الله ش 21-22 ص 39-41)

و با این رویکرد و خط مشی جمهوری اسلامی، کوشش بر این شد که مرکزیت "شورای اتفاق اسلامی افغانستان" را از میان شیعیان افغانستان بردارد، و استقلال آن را بشکند تا وابسته به مرکزیت ایران باشد، و رهبر شیعی در هر کجا که باشد بایستی مانند سید حسن نصرالله در برابر صدها دوربین خبرنگار روی دست ولی امر مسلمین جهان، مقام معظم رهبری بیفتد و خضوع کند.

1-3. فتح مرموزی سرزمین های اسلامی. بدینگونه که:

الف: شعار "اسلام مرز ندارد" به صورت یک طرفه از جانب جمهوری اسلامی ایران با طنین دلنشین از صدای ایران منعکس می شد.

ب: ایران در مناطق حساس چون: لبنان، فلسطین، عراق، و افغانستان نیروی نظامی و گردانهای چریکی داشت. حتی پس از عقب راندن نیروهای عراقی تا سرحد مرز رسمی آن کشور، ایران با تمام قوا وارد سرزمین عراق شد و قسمتی وسیعی از آن را تصرف کرد و شعار "راه فلسطین از کربلا می گذرد" با قوت تمام نهادینه و تبلیغ و تلقین می گردید.

لذا بدیهی بود که ایران افغانستان را به عنوان حیات خلوت خود، برای خود غنیمت می دانست و حتی دخالت در آن راحق خود می دانست و چه بسا که بعضی احزاب و رهبران، خود صاحبخانه های بودند که آغوش گرم شان در انتظار این سروران گرامی گشوده مانده بود.

2- آگاهان بر مسایل سیاست نیک می دانند که کشورهای زرنگ و سیاستمدار، همیشه بر آنند که جنگ با رقیب را در پشت دروازه های خود در خانه همسایه ی خویش دوامدار نگه دارد. حداقل به این سه دلیل که:

اولا: تا ازین طریق بتواند دشمن خود را همیشه مشغول نگهدارد. مانند سیاست ایران که اسراییل را در فلسطین و لبنان، و آمریکا را در افغانستان و عراق مشغول نگهدارد، تا سر نیزه دشمن به خودش نرسد.

دوما: به دلیل آزمایش و همایش قدرت و تسلیحات نظامی و رقابت غیر مستقیم. مانند جنگ افغانستان و شوروی که بخش اعظم آن در حقیقت جنگ غیر مستقیم میان آمریکا و شوروی بود و نیز جنگ سال گذشته لبنان و اسراییل که در واقع جنگ بین ایران و اسراییل بود.

سوما: به علت تضعیف دشمن و محتاج نگهداشتن همسایه ها. مانند سیاست دولت آمریکا در جنگ خلیج فارس که پس از آزدسازی کویت، صدام را برای رعب و وحشت کشورهای خلیج همچنان نگهداشت تا ازین طریق بتواند این کشورها را به خرید اسلحه خود نیازمند و به حضور خود در خلیج فارس محتاج نگهدارد.

حاصل سخن اینکه؛ عین همین سه گزینه بالا در سیاست مداخله جویانه ایران در امور افغانستان بطور جامع و جدی مشهود است و تا به امروز اجرا می گردد. بخصوص در شرایط سیاسی امروز که آمریکا یگانه دشمن ایران پای دیوار ایران سنگر گرفته است. بدیهی است که هیچ سیاست شناس نمی تواند منکر شود که اعمال این سه گزینه سیاسی در روابط ایران با افغانستان، به نفع ایران نیست. و نیز خود بخود این سوال به ذهن می آید که، آیا شکست طالبان در افغانستان، مساوی با آرامش و تمرکز قوای آمریکا در افغانستان نیست؟ در دنیای سیاست کی می خواهد دشمنش آرامش داشته باشد؟

آیا ایران نمی خواهد که دشمنش را در پشت دروازه هایش مشغول نگهدارد و شعله جنگ را در خانه همسایه اش منحصر کند؟

واقعیت اینست که ایران به هیچ وجه ازین قاعده های سیاسی مستثنا نیست.

و در این صورت اشتباه سیاسی و تعارف دیپلماتیک افغانستان با همسایه هایش ثابت می شود، که همیشه به ایران و پاکستان هشدار می دهد که ناامنی در افغانستان آرامش همسایه هایش را برهم می زند. که این سخن در ادبیات سیاسی کنایه از آنست که گرفتاری افغانستان به سودی شما نیست، لذا ما را کمک کنید تا این ناامنی را آرامش ببخشیم.

بالین رویکردی دولت افغانستان، بالتبع ایران و پاکستان بر منت خود می افزاید که، آری واقعا که افغانستان باعث ناامنی و مایه فساد منطقه شده است! و کسی نیست که به آنها بگوید ثابت کند که عوامل فساد و ناامنی افغانستان بعد از شوروی همین دو همسایه دوسویه است.

مگر پرویز مشرف به صراحت اعلام نکرد که: کزری ادعای ریاست جمهوری بر تمام افغانستان را دارد و حال آنکه قادر نیست حتی امنیت یک شهر کابل را بگیرد. و ناتوانی خود را به گردن پاکستان می اندازد.؟!

مگر رسانه های ایران به افغانستان چه لقب داده اند؟: همسایه در دسر ساز!

واقعیت اینست که برخلاف تحلیل های سیاسی و برداشت دولتمردان افغانستان، ناامنی و بحران افغانستان کاملا به نفع پاکستان و بخصوص ایران است. راستی اگر بهانه طالبان نمی بود، مشرف با کدام بهانه می توانست رقیب قوی خود بی نظیر بوتو را از میان بردارد.

و نیز حداقل منافع ایران در بحران افغانستان اینست که، افغانستان بازار مصرف تولیدات نامرغوب خوراکی ایران است و نیروی کار ارزان مهاجرین در خدمت ایران. به اضافه منت بسیار بر سردولت افغانستان. و دست کم منافع سیاسی آن اینست که آمریکا را در افغانستان مشغول نگهدارد، تا در یک جنگ فرسایشی درازمدت ضعف نیروی آمریکا آشکار شود و در نتیجه از محبوبیت و کارایی این نیرو در افغانستان کاسته شود و آمریکا در وظیفه خود نالایق و در انجام آن ناتوان معرفی شود.

البته هیچ جای شک نیست که موجودیت طالبان در افغانستان برای ایران بسی گوارتر از آمریکا است، چه آنکه طالبان هیچگاه ادعای براندازی حکومت ایران را ندارد. برخلاف آمریکا که بر آن است تا ریشه جمهوری اسلامی را از خاک سیاست براندازد.

بنابراین ایران نه تنها در کمک به مبارزه با القاعده و طالبان صداقت و یا جدیت ندارد که حتی در مبارزه با مواد مخدر خیانت خفی را مرتکب می شود. و اگر چنین نیست، چرا کشف حتی یک بوته گیاه زعفران در مرز ایران و افغانستان جرم غیر قابل بخشش و مستحق حد و تعزیر است؟ و حکم قاچاق دارد؟ حال آنکه یکی از مناسب ترین گیاه جایگزین تریاک، هم از لحاظ کشاورزی و هم اقتصادی، گیاه زعفران است. و حتی در تابستان امسال روزنامه جمهوری اسلامی، چندین بار گزارش یک صفحه ای راجع به نگرانی از افزایش کشت زعفران در افغانستان منتشر کرده است.

گویا از آنجا که جامعه چشم دارد و هر عمل عکس العملی، چنین مشهود است که ایران با این گونه سیاست خود راجع به مسایل سیاسی افغانستان و برخورد اهانت آمیز با مهاجرین، محبوبیت خود را در اذهان مردم افغانستان به حد نفرت عمومی تبدیل کرده است. و این برداشت حتی بایک تحقیق میدانی ساده قابل اثبات است، تا جای که حتی فرم لباس و لهجه ایرانی از طرف یک مهاجر افغان برگشته از ایران، او را در نزد مردم منفور و مورد استهزا قرار میدهد. حال آنکه متأسفانه فرم لباس خارجی و استفاده از اصطلاحات انگلیسی و فرهنگ غربی در افغانستان به عنوان یک پرستز بسیار بالا تلقی می گردد.

بنابراین توصیه خیر خواهانه اینست که دولت ایران در روابط خود با افغانستان بایستی تجدید نظر کند، صداقت و حسن همسایگی را پیشه خود سازد. ولی بنابه دلایلی که مطرح شد متأسفانه فعلا ناشدنی است، لطفا تقاضا نفرمایید!

سید آصف حسینی (وطنیار)، (دایکندی، خدیر)

د پانو شمیره: له 7 تر 7

افغان جرمن آنلاين په درېت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de يادېښت: دلېکنيزې د بڼې پاروالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ